

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه بحث شفاعت:

کلمه شفاعت، به فتح شین است و به کسر شین غلط است. در قرآن هر جا کلمه شفاعت آمده است به فتح آمده است. «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً»؛ شِفاعه (به کسر شین) غلط است. در نماز هم باید بگوییم: «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ».

در رابطه با شفاعت این طور که در قرآن به صورت صریح برمی آید، فرشتگان نیز اذن شفاعت می گیرند. در چندین جای قرآن و حتی در بعضی از روایات آمده است که فرشتگان شفاعت می کنند. در سوره نجم می فرماید: «وَكَمْ مِّنْ مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَأَتَّعِنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»^۲؛ چه بسیار فرشتگانی در آسمان ها که شفاعت آنها فایده ای ندارد، مگر آنکه خدا اذن بدهد و بعد از اذن الهی شفاعت کنند. یعنی فرشتگان هم می توانند شفاعت کنند، اما بعد از اذن الهی. در بعضی از روایات عامه و اهل سنت آمده است که فرشتگان به خدا گفتند: «خدایا! این چه صدای تسبیحی است، صدای آشنایی است که از قعر دریا می شنویم»، خداوند فرمود: «صدای یونس است»، گفتند: «خدایا! یونس در دریا چه می کند؟!»، فرمود: «نافرمانی کرده است، او را حبس کرده ام». بعد فرشتگان شفاعت کردند؛ از خدا خواستند که یونس را برهاند و خدا هم شفاعت آنها را پذیرفت.

همچنین در روایات ما آمده است که **حضرت نوح** (ع)^۳ بعد از اینکه ۳۰۰ سال از دعوتش سپری شد خواست قومش را نفرین کند، اما فرشتگان شفاعت کردند و از او خواستند که باز هم به قومش مهلت دهد. به هر حال فرشتگان به دلیل جایگاهی که در نزد خدا دارند، می توانند شفاعت کنند و انسان های مؤمنی که لغزشهایی دارند، چه در دنیا و چه در آخرت از عقوبت آنها کم شود یا برداشته شود. البته شفاعت علی الظاهر اینگونه است که باعث رفع عقوبت می شود؛ یعنی باعث نجات شخص مشفع می شود در مشکلی که دارد؛ نه اینکه پاره ای از آن برداشته شود و پاره ای بماند.

در پایان سوره زمر دعایی از زبان فرشتگان نقل شده است که فرشتگان دعا می کنند برای مؤمنین و در سوره احزاب صلواتی نقل شده است از قول فرشتگان برای مؤمنین. «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۴؛ اوست خدایی که بر شما درود می فرستد همچنین فرشتگان هم بر شما درود می فرستند تا از ظلمت ها به سوی نور شما را خارج کنند. پس معلوم می شود که فرشتگان هم برای مؤمنین دعا می کنند. دعا نوعی شفاعت است. حالا ببینید این جا دعای فرشتگان این است. «فَاعْفُرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»^۵؛ خدایا! پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرزد، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار! «وقِهِم السَّيِّئَاتِ»؛ و آنها را از لغزشها و بدیها و افتادن در گناه نگاه دار. این جمله ضمن اینکه دعاست، یک نوع شفاعت است. یعنی در واقع آنها دارند شفاعت می کنند که خدایا! مؤمنان را از افتادن در ورطه گناهان و آثار گناهان و معصیتها و... که از هر انسان مؤمنی امکان دارد سر بزند، حفظ کن و نجات ده. نکته ای که اینجا باید عرض کنم (اگر یادتان باشد بحث آثار گناهان را گفتیم) این طور از روایات ما فهمیده می شود، امام فرمودند: ^۵ برای مؤمن هر حادثه ای که اتفاق می افتد به خاطر گناهان اوست. حتی در مواردی امیرالمؤمنین (ع)^۶ به سلمان فرمودند: وقتی شما شیعیان ما گناهی می کنید خداوند هم شما را در این دنیا با بلاهایی پاک می کند. (نقل به مضمون)

۱- نساء آیه ۸۵

۲- نجم آیه ۲۶

۳- احزاب آیه ۴۳

۴- غافر آیه ۷

۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۹، باب الذنوب

راه تخلص از گرفتاری دنیا چیست؟ پاک شدن از گناهان. گناهی که ما مرتکب شده‌ایم، باعث می‌شود که مصیبتی به ما وارد شود. وقتی که خداوند آن گناه را بخشید، سبب مصیبت برداشته می‌شود؛ وقتی سبب مصیبت برداشته شد، مصیبت هم تمام می‌شود. پس درخواست غفران مؤمن از سوی فرشتگان، نتیجه‌اش عفو گناه مؤمن می‌شود؛ وقتی گناه مؤمن عفو شد، رفع حوادث به خاطر گناه او می‌شود؛ وقتی حوادث برداشته شد، شفاعت دنیوی. یعنی نتیجه‌ای که ما دنبال آن بودیم این بود. چون فرشتگان و اولیای الهی شفاعتشان محصور به روز قیامت نیست، بلکه در دنیا هم شفاعت می‌کنند؛ نمونه‌اش شفاعت حضرت یونس^(ع) است، شفاعت فرشتگان از قوم حضرت نوح^(ع) را عرض کردیم. نمونه‌ی دیگر اینکه **حضرت ابراهیم^(ع)** از قوم لوط شفاعت کرد. در سوره هود آمده است: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»؛ هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می‌کرد (وقتی فهمید که این‌ها ماجراجو نیستند که آمده‌اند مهمانش شده‌اند، بلکه فرشتگان مکرم الهی هستند، بنای مجادله با فرشتگان و با ما در مورد قوم لوط نهاد) «يُجَادِلُنَا». بعد خداوند این چانه‌زنی ابراهیم را به عنوان یک کمال معرفی می‌کند. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»^۱؛ چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت‌کننده (بسوی خدا) بود! که امام در تفسیر این آیه می‌فرمایند: «الآوَاهُ الدَّعَاءُ»^۲؛ ابراهیم بسیار دعاکننده بود. دعاء صفت مبالغه است برای دعا خواندن. خدا هم او را ستوده است، با این که کلمه مجادله دارد، یعنی چانه می‌زد، چانه تند هم می‌زد، که خدایا! حالا یک هفته دیگر، دو هفته دیگر، یک سال دیگر، مهلت بده، شاید هدایت شوند و برگردند. بعد می‌فرماید: «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا...»^۳؛ ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، «...إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ...»؛ فرمان پروردگارت فرا رسیده، «...وَإِنِّي أَنزَلْتُ إِلَيْكَ آلَافَ مَائَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَيْتُكَ إِثْمًا مِّن لَّدُنِّي»^۴؛ و بطور قطع عذاب (الهی) به سراغ آنها می‌آید و برگشت ندارد! معلوم می‌شود که شفاعت منحصر به آخرت نیست؛ در دنیا هم ممکن است اولیای خدا شفاعت کنند. ممکن است یک حادثه تلخی برای مردم نوشته شده باشد، همین عزاداری‌ها باعث شود، **حضرت زهرا^(س)** و سایر ائمه^(ع) شفاعت کنند. کما اینکه بعضی از بزرگان هم در بعضی از حالت‌های غیر عادی این مسائل را مشاهده کرده‌اند. قرآن هم این مسأله را تأیید می‌کند. آنجا که نقل می‌کند فرشتگان خدا برای مؤمنین دائماً در حال طلب مغفرت کردن هستند، قطعاً طلب مغفرت بی‌حاصل نیست؛ باعث اجابت الهی است. خدا گناه مؤمن را که بخشید، آثار گناهش را هم برمی‌دارد. آثار گناهش چیست؟ گرفتاری‌های دنیایی و اخروی. پس به این نتیجه رسیدیم که شفاعت هم در دنیا است هم در آخرت. البته فرمودند در برزخ شفاعت نیست که دلایل خاص خودش را دارد. **امام صادق^(ع)** فرمودند: «وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ»^۵؛ من از شما نمی‌ترسم مگر از برزخ شما. یعنی ممکن است انسان مؤمنی در عالم برزخ اهل بهشت باشد؛ اهل سعادت باشد؛ طبق روایاتی که آمده در خانه ائمه رفت و آمد کند، با آنها هم جلسه و هم کلام هم شود، سر سفره آنها هم بنشیند و از غذای آنها هم بخورد، با آنها حشر و نشر هم داشته باشد، یک دردی را هم به خاطر گناهی که در دنیا کرده تحمل کند و کارش هم نتوان کرد. الان شما می‌روید محضر **امام رضا^(ع)**، چند تا مشکل در زندگیتان دارید، خیلی هم به امام ارادت می‌ورزید؛ امام هم شما را می‌بیند، حرف‌هایتان را هم می‌شنود، امام حضور و احاطه دارد، شما هم درخواست می‌کنید، اما هر چه هم می‌گویید، می‌بینید خبری نشد، این درد باید سر جایش باشد. در برزخ شفاعت به آن معنا نیست و البته یک افاضاتی است. اما شفاعت این است که شفاعت‌کننده به کلی شخص را از همه آثار گناه رها کند. امام فرمود وقتی قیامت برپا شد، ما سزاوارتر هستیم به شما. ما اولاییم به شما. منظور امام در روایت دیگر آمده است که وقتی راوی سؤال می‌کند که:

۱- هود آیه ۷۴

۲- هود آیه ۷۵

۳- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۶۷، باب استحباب الاکتار من الدعاء

۴- هود آیه ۷۶

۵- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۴، باب احوال البرزخ - نشر مؤسسه الوفاء بیروت ۱۴۰۴

یابن رسول الله مراد از این آیه چیست؟ «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»؛^۱ به یقین بازگشت (همه) آنان به سوی ماست، و مسلماً حسابشان (نیز) با ماست! امام فرمودند: معنای آن این است که خدا روز قیامت حساب شما را به دست ما می‌دهد. اگر با خدا حسابی دارید، جد ما رسول خدا از خدا تقاضا می‌کند که خدا بگذرد و خدا می‌گذرد؛ اگر حق ما و جد ما را ضایع کرده‌اید، ما می‌بخشیم و اگر حق مردم را ضایع کرده باشید، ما از ناحیه خودمان می‌پردازیم، از حساب خودمان می‌پردازیم.^۲ این که می‌فرماید: «نَحْنُ أُولَىٰ بِكُمْ» به این معنا است. البته پیش فرض این روایات خیلی مشکل است. خودش خیلی امیدوارکننده است، اما اینک شیعه باشید، شیعه حسابتان بکنند، آن وقت این مزایا را دارد.

بحث نبوت

خیلی عمیق و خیلی ریز نمی‌شویم، کلیات بحث و دسته‌بندی‌های بحث را می‌گوییم، آیاتش را هم تا آن جایی که امکان دارد خدمتتان عرض می‌کنیم، خود شما بزرگواران نسبت به آن دقت بفرمایید، آیات دیگر را پیدا کنید؛ آیاتی که مکمل بحث است اگر برخورد کردید پیدا کنید، در هر آیه‌ای تدبر کنید و آیه را در دسته مربوط به خودش قرار دهید.

اثبات ضرورت نبوت: ممکن است کسی بگوید عقل بشر کافی است. ما عقل داریم و همه چیز را می‌توانیم با عقل خودمان سامان دهیم. دیگر نیاز به پیغمبر یا رهبر آسمانی نیست. الان غربیها دارند زندگی می‌کنند، مشکلی که ندارند؛ اگر هم مشکلی دارند در پرتو عقل و درایت و اندیشمندی به مرور حل خواهد شد. برای چه ما خودمان را درگیر کنیم به بحث نبوت. من الان چند جواب فرعی بدهم بعد جواب اصلی را. اولاً این که می‌گویند غربی‌ها مشکلی ندارند، این حرف دروغی است. غربی‌ها خیلی مشکل دارند، مشکل‌شان هم مشکل عادی نیست، مشکل فروپاشی است که بارها خودشان گفته‌اند. به خاطر دوری از تعالیم انبیا و به خاطر دور شدن از دعوت‌های آسمانی با اینکه الان هم در غرب یک سری از کمالات انسانی و اخلاقی که است به خاطر ته مانده آن مسیحیت و دعوت حضرت مسیح^(ع) است که هیچ کس هم نمی‌تواند منکر شود که این‌ها در زندگی آنها تأثیر دارد. و اما از آنجایی که دور شده‌اند، می‌بینید که بسیار مشکل پیدا کرده‌اند. الان بحث فروپاشی نسلی، پیر شدن جمعیت، افسردگی‌های فراوان و... اینها مشکلات پیچیده و لاینحلی است که هر روز پیچیده‌تر می‌شود و آمار جنایات تصاعدی بالا می‌رود. ما یک وقتی می‌شنیدیم، قبل از انقلاب که حدود ۳۷٪ از بچه‌های که متولد می‌شوند، کودکانی بدون هویت هستند. اما متأسفانه اخباری که اخیراً گفته شد معلوم شد بیش از نصف کودکان اینگونه‌اند. این فاجعه است؛ این فروپاشی است. بچه‌ای که به دنیا می‌آید معلوم نیست چه کسی باید دست محبت به سرش بکشد، چه کسی باید تربیتش کند، چه کسی برای آینده‌اش برنامه‌ریزی کند؟ چه کسی در دامن پرمهرش بنشاند، عطوفت برایش خرج کند؛ هیچ کدام معلوم نیست. آیا این جامعه مشکل ندارد؟ این‌ها به خاطر دوری از تعالیم انبیا است. جامعه‌ای که از هر دو ازدواج یکی به طلاق می‌انجامد. شما نگاه کنید در کشورهای اسلامی آمار پایین‌تر است چرا؟ چون حاکمیت دین پررنگتر است؛ در ایران باز این آمار پایین‌تر است. ما در کشورمان ۱۱٪ طلاق داریم، در حالیکه در کشورهای دیگر ۶۰٪ طلاق دارند. یکی از مسئولین قضایی رسماً از طریق یکی از رسانه‌ها اعلام کردند که آمارمان از هر نه ازدواج یک طلاق است. این مقدارش هم به خاطر دوری از دین است. اگر باز هم به دین نزدیک‌تر شویم، باز هم می‌آید پایین. در سایر مسائل هم همینگونه است؛ تزاید آمار جنایات‌ها به صورت آمار و ارقام وحشتناک. این‌ها همه به خاطر این است که آنها از دین دور شده‌اند. پس این که می‌گویند، انسان، عقل دارد کافی است؛ این حرف درستی نیست. پس غربی‌ها مشکل دارند. ثانیاً این پیشرفت‌هایی که دارند اگر به دقت موشکافی و پیگیری کنید در طول تاریخ، ببینید نقطه آغازین آن کجاست؟ محرک اصلی کجاست؟ به دین خواهید رسید. که من قبلاً اینها را گفته‌ام. متأسفانه این بحث‌ها مکتوم مانده، خیلی‌ها متعرض آن نشده‌اند، خیلی‌ها هم که متعرض شده‌اند، دستان استعمار نگذاشته سر و صدایشان به جایی برسد. ولی معذک در آثار بسیاری از اندیشمندان حتی غربی هم امروز به این نکته اعتراف شده است که جرقه زننده این کمالاتی که امروز بشر دارد دین بوده است، دانشمندان دین‌دار بوده‌اند. الان اگر شما مراجعه کنید و بروید در صنف دانشمندان فنون مختلف، می‌بینید اکثر آنها متدین

۱- غاشیه آیات ۲۵ و ۲۶

۲- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۰۳، احوال المتقین و المجرمین

هستند. یعنی متدین به معنای معتقد به مبدأ و معاد و خدا. اینشتن را نگاه می‌کنید می‌بینید خدا را قبول دارد، توحید را قبول دارد، موحد است. دیگر دنبال چه می‌گردید؟! چطور ممکن است بگوییم بشر فقط با عقل تنها توانسته به اینجا برسد یا می‌تواند. نه این طور چیزی نیست.

دلیل اصلی ضرورت نبوت:

راه سعادت یکی بیشتر نیست. فرض ما این بود که با عقل هم بشر می‌تواند به کمال و سعادت برسد و نیاز به وحی ندارد. اشکالی که به این فرض وارد است این است؛ می‌گوییم: سعادت بشر یک راه بیشتر نیست. ممکن نیست که دو حزب یکی بگوید: سعادت بشر در این است. یکی دیگر بگوید: نه تو اشتباه می‌کنی سعادت بشر در آن است. هر دوی آنها هم درست بگویند! این امکان ندارد. بالاخره سعادت بشر یک راه بیشتر ندارد. اگر عقل انسان کافی بود برای کسب سعادت، باید همه عقول به یک نتیجه برسند. چرا به صد نتیجه می‌رسند؟! چرا هزار راه متفرق و متشتت و فرعی و اصلی درست می‌کنند؟ مگر با همین عقل به دست نیاورده‌اند؟ مگر همه‌شان مدعی نیستند که ما در سایه اندیشه و در پرتو خردورزی به این‌ها رسیده‌ایم؟ پس معلوم شد که خرد نمی‌تواند انسان را به یک نتیجه واحد برساند. اگر می‌توانست این کار را کرده بود. اگر می‌توانست مکاتب بشری یک حرف می‌زدند. اما وقتی می‌رسیم به وحی، می‌بینیم تمام انبیا یک حرف می‌زنند؛ همه شریعت‌های آسمانی همدیگر را تصدیق می‌کنند. (درست است شرایع که متفاوتند آن هم حکمت دارد. اما پیغمبران در بحث اخلاق، توحید، نبوت، معاد همه یک حرف می‌زنند) اگر پیامبر اسلام (ص) شریعتش ناسخ شریعت حضرت موسی (ع) شود و یا ناسخ شریعت حضرت عیسی (ع) شود، ولی مکذب آن هم نیست؛ آن را تخطئه نمی‌کند؛ می‌گوید زمانش تمام شده است. خود موسی (ع) هم خبر داده است که بعد از من پیغمبر دیگری می‌آید، شریعت دیگری می‌آورد، به او ایمان آورید. اما وقتی می‌رسیم به مکاتبی که زاینده تفکر بشری است، می‌بینیم با همدیگر اختلاف دارند، همدیگر را قبول ندارند، به شدت هم همدیگر را تخطئه می‌کنند. مگر این‌ها با عقل به اینجا نرسیده‌اند؟ پس چرا با یکدیگر اختلاف دارند؟! متوجه می‌شویم که عقل تنها کافی نیست، اگر چه لازم است. شما در شب تاریک چشم دارید، می‌خواهید حرکت کنید، می‌گویید: آقا! تاریک است. می‌گویید: تاریک باشد من که چشم دارم. می‌گویند: چشم شما لازم است، اما نور هم می‌خواهد. این چشم عقل است و آن نور وحی است. اگر نور وحی نباشد، چشم علیرغم اینکه قدرت دیدن دارد، (فی نفسه و فی ذاته) اما در تاریکی دیگر نمی‌تواند راه را ببیند. اگر وحی باشد و چشمی نباشد، نوری باشد و چشمی نباشد، فرقی با تاریکی ندارد. اما اگر چشمی باشد و نوری نباشد باز هم با نابینا فرقی ندارد. ما می‌گوییم: عقل می‌خواهد، لازم است اما کافی نیست؛ چشم باید باشد اما نور هم می‌خواهد، باید نوری هم بتابد. این حرف خیلی منطقی است؛ حرف غیرقابل قبولی نیست. ما می‌بینیم که اولاً دستاوردهای عقل بشر مختلفند؛ تعارض با همدیگر دارند؛ همدیگر را نفی می‌کنند. می‌فهمیم که وحی لازم است. این کار از دست عقل به دور است. اما دلایل دیگر هم می‌آوریم؛ دلیلی که داریم حکمت الهی و عدل الهی است. خداوند قطعاً انسان را برای کمال آفریده است در این تردیدی نیست. هدف خلقت رفتن به سمت کمال است؛ رفتن به طرف اوج است. اگر بدون هدف باشد خلقت، لغو است. خدا کار لغو و عبث نمی‌کند «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»؛ آیا گمان کردید شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و بسوی ما باز نمی‌گردید؟ ما فرض می‌کنیم خدای حکیمی که کار عبث نمی‌کند مردم را آفرید و آنها را به حال خود رها کرد. مردم هم آمدند و یکی گفت: راه این طرف است به این دلیل. دیگری گفت: نه تو اشتباه می‌کنی! راه مخالفش است، برعکسش است به این دلیل. سومی گفت: هر دوی شما اشتباه می‌کنید راه طرف سوم است دلیل من هم این است. نفر چهارم گفت: هر سه شما دارید راه کج می‌روید راه این طرف است. یک عده‌ای دنبال این آقا رفتند، یک عده‌ای دنبال آن آقا رفتند؛ بعد هم با هم دعوایشان شد و همدیگر را زدند و همدیگر را کشتند و جامعه هم ناآرام شد و انرژی مردم هم در جهات مختلف پراکنده شد. خیلی ساده! به نظر شما این حکمت است؟! انسان، این موجود برای چه آفریده شده است؟ چه کار باید بکند؟ کارایی آن چه چیزهایی است؟ استعدادهایش چه چیزهایی است؟ چه توانایی‌هایی را دارد؟ این یک راهنما می‌خواهد.

آن راهنما کیست؟ پیغمبر است. از طریق وحی است. این حرف حرف منطقی است. بنابراین اگر بگوییم: خدا مردم را رها کرده، بدون وحی و مردم سرگردان شده‌اند و رفته‌اند به راه‌های مختلف، این با حکمت الهی در تناقض است؛ اگر کارخانه‌ای بیاید یک دستگاهی پیچیده خیلی مجهز را درست کند، همه کاری هم بکند، یادش برود یک دفترچه راهنما یا یک شخص راهنما را برایش بگذارد؛ همینطور بدهد در بازار. به هیچ مؤسسه‌ای هم آموزش ندهد. هیچ علامتی هم برایش نگذارد. مردم سرگردان می‌شوند. با اینکه این دستگاه‌ها خیلی پیچیدگی ندارند، بالاخره چهار تا تیزهوش پیدا می‌شوند یاد می‌گیرند؛ اما برنامه بشر، این موجود سراپا شگفتگی و عجیب که هر چه ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم اصلاً نمی‌شود این موجود را شناخت که چقدر عجیب و غریب است! هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی. این موجود را خدا بیافریند، بعد هم او را واگذار کند به فکر قاصر خودش تا نسبت به سعادت و سرنوشت خود تصمیم بگیرد. این با حکمت آفرینش در تضاد است. حالا اگر خدا روز قیامت بگوید: من می‌خواهم مؤاخذه‌تان کنم، چرا بد کردید؟ چرا به راه کج رفتید؟ چرا اشتباه کردید؟ آیا این خلاف عدالت نیست؟ بگوییم: خدایا! تو کسی برای ما نفرستادی. قرآن هم به این دلیل اشاره کرده است. «وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بَعْدَآبِ مِّن قَبْلِهِ...»؛ اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می‌کردیم، «...لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعِ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنذَلَ وَنَخْزَى»؛ (در قیامت) می‌گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و خوار شویم!» خداوند در این آیه می‌فرماید که ما کارمان از روی بی‌عدالتی نیست. اگر قبل از هدایت، این کار را می‌کردیم و این‌ها این حرف را می‌زدند، عذرشان موجه بود. در سوره نساء می‌فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّيْكَونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ...»^۲؛ پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، فرستادیم، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود). از این آیه معلوم می‌شود اگر پیغمبران نیایند و بعد هم خدا بخواهد مؤاخذه کند، مردم حجت دارند. می‌گویند: خدایا! این چه کاری است؟! تو ما را رها کرده‌ای، با چشم بدون نور، راه تاریک، نوری برای ما نفرستادی، حالا می‌خواهی ما را مؤاخذه کنی که چرا در چاله افتاده‌ایم؟! حالا در چاله افتاده‌ایم، ضرر کرده‌ایم، که هیچی! دیگر چرا باید کتک بخوریم به خاطر در چاله افتادن؟! «...لئَلَّيْكَونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ...»، این هم یک حرف منطقی است. برای آن کسی که توحید را پذیرفته، این حرفی قابل قبول است که خداوند هیچ وقت این چنین کاری نخواهد کرد، چون بالوجدان و بالفطره این خلاف عدالت است. آدمی را در یک راه تاریکی رها کنند؛ بنده خدا برود بیفتد در یک چاه یا چاله‌ای، بعد هم بگیرند بزندش که چرا رفتی افتادی در چاه! این خیلی خلاف عدالت است و خدا این کار را نمی‌کند. باز در سوره اسراء می‌فرماید: «...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»^۳؛ ما بنا نیست کسی را عذاب کنیم تا اینکه رسولی را مبعوث کنیم.

بعضی از غربی‌ها (یا بعضی از فلاسفه مادی) گفته‌اند که انسان موجود مادی است. چگونه یک موجود مادی می‌تواند با عالم وحی ارتباط برقرار کند؟! من نمی‌خواهم وارد ریز بحث‌های کلامی شوم؛ می‌خواهم در حوزه آیات آن را بیان کنم، اما این‌ها از آیات بیرون می‌آید و لازم است که به آنها اشاره کنیم. می‌گوییم که خلقت انسان دارای دو بعد است: بعد روحی و بعد مادی. ارتباط آن با عالم ماوراء با بعد روحی است. اما انبیا مجهز به یک روحی هستند که می‌تواند با عالم غیب ارتباط برقرار کند. روح ما این ویژگی را ندارد.

یک دسته از روایات داریم که می‌گویند: روح پنج تا است.

۱- **روح الحیات**: روحی که انسان با آن نفس می‌کشد و زنده است، عروق و رگهایش کار می‌کنند، قلبش تپش دارد و مغزش کار می‌کند. به این می‌گویند: روح الحیات. این را همه موجودات زنده دارند.

۱- طه آیه ۱۳۴

۲- نساء آیه ۱۶۵

۳- اسراء آیه ۱۵

۲- روح القوه؛ روح القوه آن روحی که نیرو می‌دهد، کم کم این روح به سستی می‌گراید.

۳- روح الشهبه.

۴- روح الایمان؛ روح الایمان را فقط مؤمن دارد. آن هم در حالت گناه از او گرفته می‌شود. در روایات بسیاری داریم که مؤمن وقتی که دارد گناه می‌کند، در حین گناه این روح از او مفارقت می‌کند، بعد از گناه اگر توبه کرد دوباره برمی‌گردد. دوباره اگر گناه کرد، از او مفارقت می‌کند. اگر زیاد مرتکب گناه شد دیگر بر نمی‌گردد؛ می‌شود انسان فاسق. در روایاتی که اهل سنت هم نقل کرده‌اند از پیامبر که می‌فرماید: شارب الخمر شراب نمی‌خورد مگر اینکه در حال شراب خوردن مؤمن نیست. آدمی که دروغ می‌گوید، در حین دروغ‌گویی مؤمن نیست. آدمی که غیبت می‌کند، در حین غیبت کردن، روح الایمان از او مفارقت کرده است.^۱

۵- روح القدس؛ امام می‌فرماید: انبیا دارای روح القدس هستند. در قرآن هم اشاراتی به روح الایمان داریم. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...»^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد! این زندگی چیست؟ روح حیات می‌آورد. یک نوع احساس می‌آورد. دیوار فاقد احساس است. پایی که عصبش قطع شده فاقد احساس است. احساس درد نمی‌کند. دل انسانی که از روح الایمان جدا شده، فاقد احساس ایمانی است. اینکه اسم پیغمبر را می‌آوریم، یکی اشکش جاری می‌شود، دیگری مسخره می‌کند، دلیلش این است که دل این فرد مرده است، روح ایمان جدا ندارد. اگر این روح ایمان داده شد، یک درجه‌ای از حیات به انسان داده می‌شود. پایین‌ترین درجه حیات همین حیات مادی است که مردم این قدر برایش سر و دست می‌شکنند. اما حیات ایمانی، حیات معنوی است. واقعاً هم روح دارد، یعنی روحی است که اگر این روح نباشد آن حیات هم وجود نخواهد داشت. در مورد حمزه می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...»^۳؛ (حمزه) مرده بود ما او را احیا کردیم. این چه احیایی است؟ یعنی به او روح ایمان دادیم. اما روح القدس فقط متعلق به انبیا است و می‌توانند بوسیله آن با عالم وحی ارتباط برقرار کنند. در مورد حضرت عیسی^(ع) می‌فرماید: «...وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...»^۴. اشاراتی هم در روایاتی به آن است که دارای سهو و دارای غفلت نیست. (که انشاءالله در بحث عصمت خدمتتان عرض خواهیم کرد).

عصمت انبیا:

نکته‌ای که در رابطه بحث نبوت مطرح است، بحث عصمت انبیا است. مصونیت پیغمبران از گناه و همچنین از خطا و لغزشها. گناه یک بحثی است، خطا هم بحثی دیگر. گناه این است که من یک کاری مرتکب شوم خلاف قانون، عالماً و عامداً. خطا این است در یک چیزی اشتباه کنم. مثلاً شما یک حرفی به من بزنید من بد بفهمم. یا یک حرفی را بد نقل کنم. یا به جای امروز در صحبتم بگویم، دیروز. این گناه نیست اما خطا است. پیغمبران هم از خطا و هم از گناه معصومند.

دلایل عصمت:

در سه ناحیه عصمت، ضروری است. قبل از این که من این نواحی را عرض کنم، دو دلیل برای عصمت عرض می‌کنم:

۱- وظیفه انبیا تربیت عملی است. یعنی انبیا وظیفه دارند که مردم را در عمل تربیت کند. یعنی مُبَلِّغی بگوید: ای مردم! عدالت بورزید، عدالت از هر چیزی برتر است؛ بعد خودش شروع کند عدالت را زیر پا گذاشتن. یا یک شخصی بیاید بگوید: ای مردم! دروغ نگوئید، غیبت نکنید. بعد هم خودش شروع کند به غیبت کردن و دروغ گفتن. این نه تنها اثر مثبتی ندارد، چه بسا اثر منفی هم بگذارد. مردم یاد می‌گیرند که می‌شود شعار داد و به آن عمل نکرد. اصلاً باور می‌کنند که باید این طوری باشد. دیگر آن شخص نمی‌تواند به عنوان الگو و اسوه عمومی جامعه بشری پیشرو و مبنای کار و افعال مردم باشد. این یک دلیل است. پس

۱- اصول کافی، ج ۲، باب الکبائر ص ۲۷۶

۲- انفال آیه ۲۴

۳- انعام آیه ۱۲۲

۴- بقره آیه ۸۷

پیغمبران باید از خطا و لغزش مصون باشند تا مردم به عنوان مقتدا و به عنوان اسوه و الگو بتوانند به آنها نگاه کنند و آنها موفق شوند بشریت را تربیت کنند، (تربیت عملی). «کونوا دعاة الناس به غیر السنکم»؛ پیغمبر اول عمل می‌کرد، بعد به مردم سفارش می‌کرد.

۲- اگر قرار شد کسی خطا در اعمالش دیده شود، گاهی وقتها هم اشتباه کند، اعتماد عمومی سلب خواهد شد. مردم می‌گویند: آدمی که اشتباه می‌کند، خصوصاً اگر ادعاهای بزرگ کند، مثلاً در یک کار کوچک اشتباه کرده حالا در یک مسأله بزرگ ادعا کرده که من بر حقیقت این گواهی دارم. فردی که در حل یک مسأله ریاضی در حد مثلاً دوم راهنمایی اشتباه کرده، حالا ادعا می‌کند که من می‌توانم مسائل معضل و پیچیده ریاضی فوق دکترا را حل کنم! کسی از او می‌پذیرد؟! آن کسی که در مسائل عادی زندگی دچار اشتباه است، بعد می‌خواهد به مردم بگوید: مردم! من به شما از قیامت خبر می‌دهم، از بهشت خبر می‌دهم، از ویژگی‌های آن دنیا که همه آن هم درست است. مردم می‌پذیرند؟! این اعتماد عمومی سلب خواهد شد. برای اینکه اعتماد عمومی جلب شود و مردم باور کنند باید در زندگی این انسان هیچ اشتباهی نباشد. هیچ لغزشی نباشد. آن وقت است که مردم به او اعتماد دارند.

نواحی عصمت:

۱- در تلقی وحی؛ پیغمبران وحی را درست می‌گیرند. نه بد می‌فهمند، نه دچار خیال و توهم می‌شوند. ما ممکن است در چیزهایی که می‌بینیم احیاناً شک کنیم. در دیده‌ها یا در شنیده‌ها. اما پیغمبران به هیچ وجه شک و تردید در گفتارشان، در کردارشان و اعمالشان راه ندارد.

۲- در ابلاغ وحی؛ یعنی درست هم ابلاغ می‌کنند. اشتباه ابلاغ نمی‌کنند، دچار لکنت زبان نیستند، دچار نارسایی در بیان نیستند، بیانشان قاصر نیست، مبهم نیست، بیان فلسفی نیست، بگونه‌ای که مردم عوام نفهمند. حرفهایشان در عین حالی که حکمت‌آمیز است از بی‌سوادترین اقشار تا باسوادترین اقشار می‌فهمند و لذت هم می‌برند و همه هم استفاده می‌کنند. در ابلاغ هم هیچ اشکالی ندارند. هیچ خطایی ندارند.

۳- در عمل به آن چیزی که به مردم ابلاغ کرده‌اند. اگر گفتند دروغ بد است، دروغ نمی‌گویند، اگر گفتند غیبت حرام است، غیبت نمی‌کنند، اگر گفتند این کار مکروه است، آن مکروه را انجام نمی‌دهند، اگر گفتند این کار مستحب است، آن مستحب را انجام می‌دهند. خطا و اشتباهی در عمل به آن حدودی که خودشان آورده‌اند، در این جا هم ندارند. یک ناحیه چهارمی هم می‌ماند فراتر از این مسائل است. که انشالله به آن خواهیم رسید.

در رابطه با قسمت اول، یعنی تلقی وحی نکته‌ای عرض کنم. انبیاء فراموشی ندارند، این نیست که چیزی را فراموش کنند. ما این طور نیستیم، بنده یک کتابی را می‌خوانم دو سال بعد از من سؤال کنید چهار تا مطلبش بیشتر یادم نیست، یادم رفته است. من آقای سراف دارم که بیست و پنج سال پیش زبان انگلیسی را خیلی عالی بلد بود، سن زیادی هم ندارد، خیلی عالی بلد بود، اما الان می‌گوید: که هیچی یادم نمانده است. گفتیم: چرا؟! گفت: چون بکار نبرده‌ام، یادم رفته است. این طبیعی است. اما انبیاء و اولیا و اوصیا فراموشی ندارند؛ یعنی آن چیزی که خدا به آنها تعلیم کرد دیگر از یادشان نخواهد رفت. این موهبتی است الهی که **امیرالمؤمنین** (ع) فرمودند: پیغمبرگرامی برای من دعایی فرمود که دیگر هیچ چیز از یادم نرود. بعد فرمود: هر آیه‌ای که بر پیغمبر نازل می‌شد، تأویل آن و تفسیر آن را به من آموخت. هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر این می‌دانم، کجا نازل شده، برای چه نازل شده، تفسیرش چیست، تأویلش چیست. تمام آیات قرآن را می‌دانم.^۱ در سوره اعلی می‌فرماید: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»؛ تسبیح‌گو پروردگار بزرگت را، نام خدایت را زیاد ذکر کن. «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * وَالَّذِي أَوْخَرَ الْأَمْرَ» تا اینکه می‌فرماید: «سُبُّرُكَ فَلَا تَنْسَى»^۲؛ ما تو را به خواندن این قرآن وا خواهیم داشت و دیگر هم فراموشش نخواهی کرد. البته

۱- بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۹۵، باب ۲۰

۲- اعلی آیه ۶

یک برداشتی من شخصاً دارم، من جایی در تفاسیر ندیده‌ام. من فکر می‌کنم بین این فراموش نکردن و بین ذکر صدر آیه یک رابطه مستقیم است. هر چه ذهن انسان و قلب انسان ذاکتر باشد و با خدا انس بیشتری داشته باشد و بیشتر به یاد خدا باشد این فراموشی کمتر است. تا جاییکه اگر ذکر همیشگی شد دیگر فراموشی در زندگی انسان نخواهد بود. چون در این سوره اگر دقت کنید اول دستور تسبیح و ذکر خدا می‌دهد، بعد از دستور تسبیح و ذکر خدا می‌فرماید: «سُتْقِرُّكَ فَلَا تَنْسَى» این برداشت من است، حالا چیزی که من از آیه فهمیده‌ام در سوره کهف هم می‌فرماید: «...وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ...!»؛ یک چیزی فراموش کردی، خدا را یاد کن. علت اینکه پیغمبران هیچ چیز را فراموش نمی‌کنند چون ذکرشان دائمی است. حتی در خواب هم دلشان زاکر است، یعنی حتی در خواب هم دلشان به یاد خداست که من بحثش را قبلاً ذکر کرده‌ام. بنابراین به همین تناسب که ذکرشان فراگیر است در تمام لحظه‌های زندگی‌شان، هوش و حافظه‌شان هم هیچوقت خراب نمی‌شود، حتی اگر عمر نوح باشد؛ بنا نیست یادشان برود. بنابراین آن معارفی که انسان را بالا می‌برد، آنها یک چیزهای مهمش حافظه خوب است. این که انسان بتواند مطلب را نگه دارد. «آفة العلم النسيان»؛ آفت علم فراموشکاری است. و بعد امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «إذا ارذل الله العبد خطر عليه العلم»؛ اگر خدا بخواهد بنده‌ای را خوار کند، در علم را به روی او می‌بندد. چطور در را می‌بندد؟ حافظه‌اش یاری نمی‌کند. چرا خوارش می‌کند؟ چون از ذکر خدا غافل شده است. چطور انسان خوار می‌شود؟ از یاد خدا غافل می‌شود. بنابراین در آن قسمت اول انبیا دچار فراموشی نیستند. جبرئیل می‌آمد آیات قرآن را القاء می‌کرد بر پیامبر و می‌رفت. پیغمبر هم هیچ چیز را فراموش نمی‌کرد.

فراسوی این سه موضوع: آیا ما دلیل قطعی یقینی داریم که پیامبران معصوم هستند؟ ببینید در مسأله تلقی وحی، اگر بگوییم: پیغمبران عصمت ندارند، مشکل پیش می‌آید. سلب اعتماد. همان چیزی که اول گفتیم. در قسمت دوم ابلاغ، اگر بگوییم: پیغمبران خوب می‌فهمند، خوب هم حفظ می‌کنند، اما خوب نمی‌توانند به مردم بگویند. از کنایات و کلمات ابهام‌آمیز استفاده می‌کنند که عامه از درک آن عاجز هستند. اگر این‌ها را بگوییم، باز هم این مشکل پیش می‌آید. مردم نمی‌توانند اعتماد کنند. و اما در قسمت سوم، اگر بگوییم در عمل به حدود الهی، پیغمبران به مردم می‌گویند، اما خود عمل نمی‌کنند. اگر این طور فرض کنیم، باز هم سلب اعتماد می‌شود و تربیت عملی مردم متوقف خواهد شد. تا اینجا درست. این‌ها دلیل قطعی داریم. اما می‌آییم فراتر از این جا. مثلاً حضرت یعقوب^(ع) (من قصه‌اش را خدمتتان گفتم) در زندگیش همه احکام خدا را اجرا کرده است، زکاتش را داده است، حقوق واجب مالی را پرداخت کرده است، حالا یک فقیری آمده، دست استمداد دراز کرده، حضرت یعقوب^(ع) هم نمی‌داند راست می‌گوید یا نه، برایش محرز نشده است که این فقیر است یا نه، یک ادعایی کرده است. این جا اگر یعقوب لغزید و فقیر راست می‌گفت، گرسنه بود روزه دار بود و به او غذا نداد، علیرغم اینکه مال داشت و این فقیر گرسنه و افطار نکرده سر به بالین گذاشت. این جا ما چه تضمینی داریم که یعقوب در این جا معصوم است چون پیغمبر است. کما اینکه در روایت است حضرت یعقوب اینچنین اشتباهی کرد. این جا دیگر تخطی از شریعت و از حدود خدا نیست. یک چیزی فراتر از این سه است. در این سه ما دلیل داریم. اما فراتر از این سه مورد چون مسائل خیلی ریز می‌شود و به منطقه وحی هم لطمه‌ای نمی‌زند و به مسأله رسالت هم لطمه‌ای نمی‌زند؛ اینجا هم انبیا مثل سایر مردم باید حواسشان را جمع کنند؛ در حالیکه سایر مردم در آن سه نقطه هم باید حواسشان را جمع کنند. البته آن جا هم انبیا حواسشان را جمع می‌کنند، این گونه نیست که بگوییم یکی آنها را بصورت اتوماتیک جلو می‌برد؛ نه. پیغمبر اسلام باید بلند شود، نماز شب بخواند، این قدر زحمت بکشد که خدا می‌فرماید: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»؛ ما قرآن را نفرستادیم تا تو به رنج بیفتی. پس معلوم می‌شود که در این منطقه‌ها هم زحمت می‌کشند. ما در این سه قسمت دلیل قطعی داریم؛ اما در قسمت خارج از این سه دلیلی نداریم. این ترک اولی‌ها و این خطاها که از پیغمبران در قرآن و روایات نقل شده است همه در این قسمت چهارمی است.

۱- کهف آیه ۲۴

۲- طه آیه ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: فطرت با روح در انسان چه تفاوتی دارد؟ روح اصل وجود انسان است، فطرت گرایش روحی است؛ یک نوع گرایش به طرف خدا است، جلوه‌های گرایش به طرف خدا مثل حس پرستش، گرایش به جاودانگی طلبی، گرایش به عدالت‌خواهی، گرایش به مطلق (مطلق‌گرایی) و امثال اینها.

پیغمبران در سه ناحیه معصومند. اما فراسوی این سه مورد اختلاف است؛ شاید سؤال شود چرا در قرآن کریم سخن از گناه آمده، مثلاً در مورد حضرت آدم آمده که «فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»؛ آدم معصیت خدا کرد، کلمه «عَصَى» آمده بعد از آن هم کلمه گمراهی و بدراه شدن آمده، از مسیر رشد بیرون رفت. اگر حضرت آدم پیامبر است که هست اینکه با بحث عصمت منافات دارد. آیاتی که پیامبر گرامی انسان را به استغفار از گناه دعوت می‌کنند «وَاسْتَغْفِرُ لَذَنبِكِ»؛ برای گناهت استغفار کن؛ این هم که به ظاهر نشان می‌دهد که پیامبر گناهی داشته باشد، ظاهر آیه این است. در مورد حضرت یونس^(ع) که در آیات ۸۶ و ۸۷ انبیاء آمده که خبر می‌دهد از اینکه به حالت غضب و ناراحتی بیرون رفت ظاهراً هم غضبش این بود که وقتی فهمید او درخواست عذاب کرده، ولی یک عالم ربانی باعث نجات مردم شده و مردم هم نجات پیدا کردند به جای این که خوشحال شود و بگوید الحمدلله که مردم از عذاب رستند، ناراحت شد. قرآن می‌فرماید: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذُهِبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ...»؛ و ذالنون [= یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت، «...فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ...»؛ (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت)، در آن ظلمتهای (متراکم) صدا زد: «(خداوندا!) جز تو معبودی نیست! تعبیر به ترک اولی یک تعبیری است برای اینکه در ذهن نیاید که پیامبران گناه می‌کنند ولی می‌بینید قرآن خیلی راحت تعبیر گناه را به کار برده، هیچ منافاتی هم با هم ندارد که ما می‌گوییم پیامبران معصومند؛ عصمت پیامبران در این سه ناحیه که مربوط به ابلاغ است وجود دارد اما در آن نواحی بالاتر هم به دلیل عقل کاملی است که پیامبران دارند، به دلیل شناخت بسیار بالایی که از حدود دین دارند، به خاطر بصیرت بسیاری که دارند آنجا هم خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد که انبیاء یک وقت پایشان در چاله بیفتند، به این سادگی هم نیست؛ چراغ آنها قویتر از چراغ ما است، آنها چاله را از فاصله دور می‌بینند و مسیر خود را تغییر می‌دهند. بنابراین ترک اولاهایی که از پیامبران می‌بینیم در این قسمت چهارم است که آنها هم مثل سایر مردم ولو با جد و جهد و اجتهاد خودشان را حفظ کنند و این اشکال از اساس منتفی می‌شود که پس اگر شخصی معصوم شد هنرش چیست؟ ما هم اگر معصوم بودیم گناه نمی‌کردیم، می‌گوییم نه اینطوری نیست خطر در چاله افتادن برای انبیاء هم هست؛ پیامبرانی بودند که به خاطر بعضی از خطاها از نبوت عزل شدند، در قصه حضرت یونس^(ع)، علامه طباطبائی^(ه)، صریحاً عرض می‌فرمایند که حضرت یونس^(ع) هم از نبوت افتاد که قرآن اشاره صریح ندارد اما اشاره خیلی لطیف دارد، هم محکوم شد به مجازات (مثلاً فرمانده لشکر را به خاطر خطایی در جهاش را از او بگیرند زندانش هم بکنند بعد یکی شفاعت کند و از زندان نجاتش دهند ولی در جهاش همچنان از او گرفته شده بعد بگویند چون خوش سابقه بودی و در فلان عملیات و فلان جا فلان فداکاری را کردی در جهات را به تو بر می‌گردانیم) حضرت یونس دو مجازات شد (مجازات سبک و مجازات سنگین)؛ مجازات سبک، حبس شدن در شکم ماهی بود، آن چیزی که برای یونس خیلی مهم بود عزل از مقام نبوت بود. آیات سوره صافات اشاره دارد به بخشش او و عفو از شکم ماهی: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۰۰﴾ لَكَبِتَ فِي بَطْنِهِ يَوْمَ يُنْعَثُونَ»^۲؛ اگر از تسبیح‌گویان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند؛ یعنی چون تسبیح‌گوی خدا بود و قبل از اینکه به سختی بیفتد یاد خدا بوده، روز سختی هم خدا یادش کرد، که این هم خودش یک بحث مفصلی دارد. اما در آخر سوره قلم به بحث برگرداندن او به مقام نبوت اشاره شده، قرآن می‌فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ

۱- انبیاء آیه ۸۷

۲- صافات آیات ۱۴۳ و ۱۴۴

مَكْتُومٌ»؛ ای پیامبر در مقابل حکم خدا صبوری کن مثل رفیق ماهی (یونس) نباش که خدا را در حالیکه خیلی ناراحت بود ندا داد؛ بعد می فرماید: «لَوْ أَنَّ تَدَارَكَةَ نِعْمَةً مِّن رَّبِّي...!»؛ و اگر نعمت خدا نبود، (که علامه فرمودند: مراد از آن نعمت ولایت است، ایشان در سراسر تفسیر مصرند به اینکه هر جا کلمه نعمت تنهایی آمده مراد نعمت ولایت است، روایات هم همین را می گویند و ظاهراً ایشان آن را از روایات فهمیدند که نعمت، نعمت ولایت است. بالاتر از آن ذکر است، چون اگر ذکر باشد ممکن است ولایت نباشد ولی اگر ولایت باشد حتماً ذکر هم هست یعنی ذکر هم در جوف ولایت است) خدا به واسطه ذکر، مجازات کوچکتر را و به واسطه ولایت، مجازات بزرگتر را برداشت. «لَوْ أَنَّ تَدَارَكَةَ نِعْمَةً مِّن رَّبِّي...!»؛ اگر نعمت ولایت نبود، «...كُنْبِدَ بِالْعَرَاءِ...»؛ به بیابان انداخته می شد؛ یعنی ماهی او را بر می گرداند، «...وَهُوَ مَذْمُومٌ»؛ و آن وقت در حالت مذموم و سرزنش شده و خلع درجه بود. «فَاجْتَبَاهُ رَبِّي فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۳؛ دوباره پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد! این اشاره به برگرداندن به مقام نبوت است؛ پس معلوم می شود این عصمتی که گفتند در واقع این نیست که پیامبران را (نعوذ بالله) خدا کوک کرده باشد و یک سری کارها را مثل ماشین و یا مثل ساعت انجام دهند که دست خودشان نباشد و از اختیار خارج باشد اینطور نیست. خدا یک عقلی به انبیاء داده و یک هوش و استعدادی داده که در سایه آن عصمت پدید می آید ضمن اینکه یک مقدار توجه هم می خواهد، خطر هم وجود دارد. مگر حضرت زکریا نبود که وقتی در دل درخت قرار گرفت خطاب شد چرا درخت را پناهگاه خود ساختی و خدا را فراموش کردی و خطاب شد می خواهی از پیامبری عزل شوی یا کشته شوی؟ گفت: می خواهم کشته شوم، یعنی خطر عزل از پیامبری وجود دارد که اشکال مطرح می کنند که پس پیامبران چه هنری کردند

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد^۴

مسیح زحمت می کشید، رنج تحمل می کرد. یکی گفته بود (ظاهراً این کلام از معصوم باشد) آقا چطور به فکر امام هم گناه نمی آید، امام فرمودند: شما مثلاً دارید از کنار کوچه رد می شوید می رسید به یک مزبله بدبوی متعفن، هیچ وقت تا حالا به فکرت رسیده بروی خودت را در آن بغلطانی؟ گفت: نه آقا فکرش هم نکردم، گفتند: معصوم هم اینگونه است؛ یعنی اینقدر عقلش کامل شده که می فهمد این مزبله است، فکر رفتن به دور آن هم نمی کند، به هر حال این خارج از اختیار نیست با اینکه انبیاء هم ممکن است در مراتب خودشان نسبت به مرتبه خودشان و نسبت به آن مقام والایشان یک قصوراتی داشته باشند که در جای خودش ما به عنوان ترک اولی از آن یاد می کنیم منافی با عصمت هم نیست. این راهم که گفتیم ترک اولاه و لغزشهای بعضی از انبیاء خارج از این سه حوزه است که بعضی از آنها در قرآن اشاره شده است.

چند نکته: (در امور روزمره اگر یادتان باشد نکاتی عرض کردیم) فراموشی در پیامبر نیست. در داستانها و روایات تاریخی بعضی از نکاتی دیده می شوند که دال بر این هستند که پیامبرگرامی بعضی از چیزها را فراموش می کردند اما خیلی از علما گفتند این هم در زندگی پیامبران نیست یعنی با این قاعده عقلی، مجبوریم این روایات تاریخی را دور بیاندازیم و به آنها اعتنا نکنیم. مثل همان جریانی که من درباره ابوذر نقل کردم که حضرت اسم وی را فراموش کرده بودند، ما می توانیم از آن نتیجه بگیریم که پیامبر در اموری که مربوط به وحی نبود ممکن بود یک چیزی یادش برود ولی دلیلی که علما آوردند این است؛ می گویند اگر پیغمبر امور روزمره را هم به یک نوعی فراموش کند، یک چیزهایی یادش برود، یک خطایی داشته باشد حتی مربوط به وحی هم نباشد این باعث همان سلب اعتماد می شود، درست است که علما می توانند تفکیک کنند، علما می توانند بفهمند که این به وحی ارتباط ندارد. یک آقای پزشکی مثلاً اگر مسئله وضو را بلد نبود و بپرسد درست وضو گرفتن چگونه است؟ یک آدم عالم کارشناس

۱- قلم آیه ۴۸

۲- قلم آیه ۴۹

۳- قلم آیه ۵۰

۴- دیوان حافظ

می‌گوید: اینکه ربطی به پزشکی ندارد، لطمه‌ای به تخصصش نمی‌زند. اما یک آدم عامی ممکن است بگوید تو چه دکتری هستی که وضو بلد نیستی بگیری و دیگر اعتمادش به دکتری او هم سلب شود؛ عوام مردم اگر ببینند پیغمبر کاری را فراموش کند، می‌گویند این چه پیامبری است که می‌خواهد برای ما وحی بیاورد لابد آنجایش هم اشکال دارد، یک مقدار اعتمادشان سلب می‌شود و از آنجایی که لطف الهی به بندگانش کامل است، پیامبران را از این غائله معاف کرده. این دلیلی است که علما می‌آورند. ما اگر بخواهیم این دلیل را ملاک قرار دهیم که ظاهراً دلیل موجهی است مجبوریم هر چه روایت تاریخی که خطاها و نسیان عادی پیامبر را اثبات می‌کند دور بیاوریم. مگر اینکه یک سند تاریخی متواتر قطعی پیدا شود که نتوانیم در مقابلش این دلیل را ارائه کنیم. یا باید تعارض بینشان را حل کنیم و ببینیم کدامش درست است (من خبری از این سند قطعی ندارم) چیزی که بگوییم قطعی است و برای ما ثابت شده که پیامبر در امور روزمره مثلاً اشتباه می‌کرده، گاهی وقتها اسم کسی یادش می‌رفت، یک چیزی فراموشش می‌شده، مثلاً وعده به شخصی می‌داده و یادش می‌رفته به وعده‌اش عمل کند، ما اینها را نشنیدیم؛ حتی در زندگی علما، خدا رحمت کند مرحوم شهید بهشتی، یکی از محافظانشان گفته بود آقا ما مراسم ازدواجمان مثلاً عید غدیر است و ۶ ماه دیگر عید غدیر فلان جا، شما هم تشریف بیاورید و ایشان گفته بود باشد، اصلاً خودش یادش رفته بود، امیدی هم نداشته که آقای بهشتی مثلاً از تهران بیایند اصفهان یا بیایند کاشان. درست در لحظه مراسم می‌آیند و می‌بینند مردم دستپاچه شدند می‌گویند آیت‌الله بهشتی تشریف آوردند، سر وقتی که گفته بود تشریف آوردند، حالا که بنا شد علمای امت پیامبر اینگونه باشند خود پیامبر نمی‌تواند بگوید ببخشید من وعده داده بودم یادم رفت، این باعث اشمئزاز است و باعث سلب اعتماد مردم است. اگر کسی حافظه خیلی قوی داشته باشد، برای مردم خیلی تحسین برانگیز است و باعث می‌شود مردم اعتمادشان بیشتر شود؛ ما حتی در اولیاء خدا هم می‌بینیم؛ شما نگاه کنید حضرت امام، ما در زندگی‌اش نشنیدیم که بگویند امام یکجا وعده داد اما یادش رفت، بعد هم عذر خواهی کرد. فلان مطلب را گفت بعد آن را فراموش کرد. یا شما زندگی مقام معظم رهبری را نگاه کنید، با این اشتغالات سنگین اجرائی و حفظ و حراست نظام و خصوصاً الآن که ایشان عهده‌دار سنگین‌ترین کار در نظام اسلامی هستند ولی تمام مطالبی که در دوران طلبگی و جوانی از اساتید یاد گرفتند، همین الآن در بحثهای رجالی خیلی راحت و بدون هیچ گیر افتادن می‌بینید که دارند به زبان می‌آورند و استفاده می‌کنند. هر شخصیتی که مطرح شود ایشان عمیقاً او را می‌شناسند! **امیرالمؤمنین (ع)** می‌فرمایند: یکی از کرامتهای خدا بر من این بود که خدا به من حافظه‌ای داد که فراموشی در آن نبود. (این نکته خیلی مهمی است که انسان چیزی یادش نرود)

اما در رابطه با اینکه انبیاء دارای روحی هستند که عصمت دارد. اگر یادتان باشد در جلسه قبل من عرض کردم روحی که قابلیت وحیانی دارد روح القدس است، هر کس آن روح را داشته باشد می‌تواند عالم دیگر را ببیند و با عالم فرشتگان مرتبط باشد حالا به نحوی که اقتضا دارد چون آن روح هم ضعف و شدت دارد همانطور که روح القوه، روح الشهو و روح الحیات ضعف و شدت دارند، روح الایمان هم ضعف و شدت دارد، **امام صادق (ع)** به مفضل فرمودند: «روح القدس تحمل النبوه»؛ چیزی که حامل نبوت است همان روح القدس است، «روح القدس لاینام»؛ روح القدس نمی‌خوابد، همان نکته‌ای که گفتم یهود به مشرکین گفتند: بروید از این مرد بپرسید در خواب وضعیت چگونه است؟ اگر گفت در خواب من هم مثل سایر مردم است، پیامبر نیست. ولی اگر گفت دلم نمی‌خوابد، بدانید راست می‌گوید؛ چون پیامبران دلشان نمی‌خوابد؛ اینها را از معارف کتب مقدس گرفته بودند و می‌دانستند. از اسرار بود که برای سنجش پیامبران و مدعیان نبوت استفاده می‌کردند. در روایات ما فراوان آمده، نه تنها پیامبران بلکه اولیاء خدا هم در حالت خواب دلشان بیدار و ذاکر است. یک لحظه در تمام عمرشان از ذکر خدا غافل نمی‌شوند. دلیلش را هم خیلی ساده گفتم، اگر شما یک صبح تا شب به فکر یک چیزی باشید شب هم خوابش را می‌بینید. همه‌اش در فکر همان چیز هستید، یک یا دو روز در تمام کارهایتان به یاد خدا باشید، در مورد خلقت و رحمت خدا فکر کنید (در مورد خودش فکر نکنید که کفر می‌آورد. مثل نگاه کردن در خورشید است که نهی شده. ذات نامحدود را نمی‌توان با دید محدود دید) به عظمت خدا، به کرامت

خدا فکر کنید، «...فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ...»^۱؛ در آلاء و نعمتهایش فکر کنید. ببینید شب چه اتفاقی می افتد خودتان می خوابید و دلتان نمی خوابد. همینکه بیدار می شوید می بینید زبانتان دارد ذکر می گوید؛ نصف شب بیدار شدید می بینید که زبانتان دارد می گوید: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْءًا وَأَقْوَمُ قِيلاً»^۲؛ مسلماً نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است. اصلاً فرشته می آید و صدایتان می کند. اینکه انبیاء دلشان نمی خوابد به این دلیل است؛ «و روح القدس لاینام و لا یغفل»؛ غافل هم نمی شود، اصلاً غفلت راه ندارد. انبیاء اگر یک لحظه غفلت می کردند، مجازات می شدند. روح القدس غفلت ندارد. «ولا یسهوا»؛ خطا هم ندارد. این سهو را می توانیم حمل بر تمام سهوها کنیم، کما اینکه ظاهر هم اینگونه است، مطلق سهوها، اشتباهات؛ گاهی اوقات سقطه های کلامی ماست. من دارم صحبت می کنم، یک لحظه زبانم بند می آید و کلمه ای را اشتباه می گویم.

نکته دیگر اینکه منازل معنوی انبیاء با منازل علمی آنها متفاوت است؛ قرآن کریم می فرماید: «...وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ...»^۳؛ ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. پس رتبه پیامبران یکی نیست، از نظر علمی ما روایات معتبر بلکه متواتر داریم بر اینکه علم انبیاء در یک درجه نیست. از نظر مقامات معنوی و کمالات انسانی هم در یک درجه نیستند. این هم بسیار روشن است. حضرت لوط پیامبر بود در عصر ابراهیم، ولی پیرو حضرت ابراهیم بود. اما انبیاء منبع علم و دانش هستند، یعنی هر چه علم و دانش در بشریت پخش شده، سرچشمه آن انبیاء بودند، شما در زندگیتان دقت کنید؛ بعضی از مطالب است که انصافاً آدم تعجب می کند که بشر چطور توانسته این را بفهمد، این که راهی برای فهمش نبوده. من خیلی برخورد کرده ام و به این نتیجه رسیده ام که آموزش این جز از راه آسمانی نبوده است. همانطور که علامه طباطبایی فرمودند: هر چه بذر تمدن است، انبیاء در بین بشر پاشیده اند. شروع کنندگان تمدن آنها بوده اند. ببینید همین ملت ایران، نژاد آریایی بودند، همین قوم ایرانی بودند که قبل از اسلام هیچ خبری نبود. نه کتابی و نه دانشمندی. درخششها کی شروع شد؟ وقتی اسلام و دستورات دین وارد این مملکت شد، ژنتیک ملت ایران که عوض نشد، ما در این دوازده قرن قبل از اسلام که از تاریخ ملت ایران خبر داریم، یک متفکر اندیشمندی که بتوانیم در دنیا به عنوان اندیشمند صاحب نظر با یک نظریه عرضه کنیم نداریم. یک کتاب و یا یک بیت شعر نداریم. ولی اسلام آمد و درخششها شروع شد، علمها دانشها و دانشمندان، کتابها و کتابخانه ها؛ با اینکه میلیونها کتاب را سوزاندند و غارت کردند و از بین بردند. و یا دستخوش فرسودگی زمان شد. ولی ببینید که باز هم چقدر از آن باقی مانده. اینها از کجاست؟ همه از برکت دین است. غربی ها هم دارند از همین میراث استفاده می کنند و این آب و رنگی که به تمدنشان داده اند به همین جا برمی گردد.

نکته دیگر اینکه انبیاء از ویژگی هایی که باعث تنفر مردم شود دور هستند. مثلاً مرض برص و پیسی و خوره و جذام و بعضی مرضهایی که باعث فرار مردم شود؛ حتی بوی بد دهان و بد شکلی و بد قیافگی و عدم تناسب اندام و اینها در انبیاء نیست. همچنانکه در اوصیاء هم نیست. اینکه بعضیها می گویند **امیرالمؤمنین**^(ع) اصلع بوده، (که وسط سر حضرت مو نداشته و خالی بوده) این هم درست نیست. این کلمه اصلع را دلقکی بود که در بزم متوکل عباسی (لعنت الله علیهما) که رقاصی می کرد و اشعاری می خواند و امیرالمؤمنین را اصلع خطاب می کرد. بعضیها هم فکر کردند این درست است. امام آن نقصهای بدنی که باعث تنفر مردم شود را ندارند. حالا اینکه بعضی فکر می کنند و خیال می کنند که پیامبر و ائمه آنقدر زیبا هستند که اگر کسی آنان را ببیند عقل از سرش می پرد. نه اینطوری نبوده ولی زیبا بودند. و در کلام **حضرت علی**^(ع) است که فرمودند: «نَحْنُ أَصْفَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ»^۴؛ ما از تمام عرب خوش بیان تر، خیر خواه تر و جمالمان بیشتر است. بالاخره اگر قرار شد قومی در تمام منطقه خوش جمال تر باشد معلوم است بهره و افری از جمال دارد. ائمه ما هم صورت زیبا داشتند هم سیرت زیبا. پیامبر هم همینطور.

۱- اعراف آیه ۶۹

۲- مزمل آیه ۶

۳- اسراء آیه ۵۵

۴- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلام ۱۲۰

بنابراین آنها افراط و تفریط در ظاهر هم نداشتند. از رذائل به دور بودند و بدسابقه نبودند. لازم‌آش این است که حتی در دوران قبل از پیامبری هم معصوم باشند. که این هم ما دلیل و روایت داریم. در فامیلشان مثلاً فامیل‌های نزدیکشان آدم‌های بدکار نبوده. پدر و مادرهایشان انسان‌های شایسته‌ای بودند. اهل شرک و بت‌پرستی نبودند و به خاطر همین است که شیعه امامیه اصرار دارد بر اینکه ابراهیم فرزند آذر نبوده و اگر کلمه «اب» اطلاق می‌شود، چون متکفل بوده و ابراهیم را تحت سرپرستی قرار داده بوده و ابراهیم از او براثت جست به خاطر اعتقادانش. دلیلش هم این است که مردم شک پیدا نکنند. برای ما هم رسیدن به جایگاهی که بتوانیم گناه نکنیم امکان دارد. اگر چه ما کسی را سراغ نداریم در عالم اسلام توانسته باشد به اینجا برسد. درباره حضرت سلمان چند مورد روایت داریم که ایشان خطایی مرتکب می‌شد با اینکه ایشان ایمانش در اعلی درجه ایمان بود. سلمان کسی بود که به سنگ و چوب هم دستور می‌داد (زمانی که حاکم مدائن بود). سلمان کسی بود که بعد از مرگش هم وقتی **حضرت علی** (ع) وارد شدند برای تجهیز و غسل دادنش، نشست و سلام کرد به حضرت. کارهای خارق‌عادت زیاد از او دیده شده، ولی همین سلمان مریض شد و امیرالمؤمنین گفتند که شیعیان ما وقتی یک خطایی می‌کنند، خدا اینگونه پاکشان می‌کند. بعد بلند شد پیشانی حضرت را بوسید و گفت: یا **علی** (ع) اگر شما نبودید ما اینها را از کجا می‌آموختیم. یا آن جریانی که غده در گلوی بیرون آمده بود، **حضرت علی** (ع) فرمودند: این به خاطر آن فکری است که قبلاً کردی. فکر کردی که این علی است که اسم اعظم می‌داند؛ یک لغزش بود. حالا ممکن است کسی بگوید این لغزشها برای انبیاء هم متصور است؛ این همان حوزه چهارمی است که گفتیم. ممکن است. انسان‌های دیگر هم می‌توانند با اطاعت خدا بصیرت و معرفتشان را به جایی برسانند که آنها هم دیگر فکر گناه نکنند و دنبال گناه هم نروند و یکنوعی عصمت نسبی پیدا کنند. منتها آن عصمتی که خدا به انبیاء داده به خاطر قابلیت که داشتند و خدا علم داشته. که در روایت داریم که خداوند به عقل مردم نگاه می‌کند، آن کسی که در زمان خودش عقلش از همه کاملتر است، نبوت را به او می‌دهد. لکن عصمت این انسانها عصمت اکتسابی است. خودشان زحمت کشیده و این عصمت را به دست آورده‌اند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

بررسی دو نظر (هر دو قابل دفاعند)

با نظریه ۱ ← بیشتر شفاعت مشوق عمل صالح خواهد شد ← با توجه به این که شفاعت باید مشوق به سوی عمل صالح باشد شفاعت در دنیا هم هست ← وساطت اولیاء الهی (دعای توسل)

وساطت فرشتگان (در روایات) ← شفاعت فرشتگان از یونس - شفاعت فرشتگان از قوم نوح، نزد حضرت نوح)

دعای فرشتگان در حق مؤمنان نوعی شفاعت آنهاست.

← «فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (غافر آیه ۷)

درخواست غفران مؤمن ← عفو گناه مؤمن ← رفع حوادث بخاطر گناه وی = شفاعت دنیایی

نبوت

ضرورت نبوت:

عدم توانائی عقل در فهم همه راههای کمال ← دلیل: اختلاف دستاوردهای عقل بشر - تعدد مکاتب برخاسته از اندیشه بشری و تعارض قوانین بشری ← ضرورت وحی.

دلیل حکمت الهی: خلقت هدفدار است (بدون هدف لغو: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون آیه ۱۱۵))

← رها کردن مردم بدون وحی ← سرگردانی مردم ← رفتن به راههای مختلف ← منافی حکمت آفرینش.

اگر بخواهد عقوبت کند ← منافی عدل ← «وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بَعْدَ آبٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْكَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَّبِعِ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى»
 «...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء آیه ۱۵)

امکان وحی:

اشکال: انسان موجود مادی ← چگونه ارتباط با موجود و عالم غیر مادی دارد؟

جواب: ارتباط از ناحیه بعد روحی انسان است.

روایات: انبیاء مجهز به روح گیرنده وحی هستند ← روح القدس

ضرورت عصمت:

نواحی عصمت:

۱- در تلقی وحی

۲- در ابلاغ

۳- در عمل به حدود الهی

← فراسوی این سه موضوع دلیل قطعی بر عصمت نداریم.

← ترک اولها و لغزشهای بعضی انبیاء خارج از این سه حوزه است.

التماس دعا